

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک و مسعود مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیه و علی
آبائه الطاهرین را خدمت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و صدیقه
طاهره سلام الله علیها و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران بلکه جامعه بشری تبریک عرض می کنم و
امیدواریم که به زودی خدای متعال اذن ظهور به آن بزرگوار عطا بفرماید و آن چه که وعده داده شده است از
گسترش عدل و قسط در عالم ان شاء الله به ید آن بزرگوار تحقق پیدا کند ان شاء الله.

مرحوم ابن طاووس رضوان الله علیه در جمال الاسبوع به دو سند که منحل به چند سند می شود که مجموعاً
اطمینان آور هست اگر نگوییم قطع آور هست که نقل می فرماید که نائب اول حضرت در زمان غیبت صغری
مرحوم ابوعمر و عمری رضوان الله علیه املاء فرمود به یکی از بزرگان دعایی را که در عصر غیبت در عصر
جمعه خوانده بشود و سید بن طاووس می فرمایند که اگر هر دعایی را و هر ذکر را ترک کردی در عصر
جمعه، این دعا را فراموش نکنید که این از چیزهایی که خصنا به الله تبارک و تعالی مثلاً و علی القاعده باید
گفت که خب آن بزرگواران این چهار نائب خاص این جور نبوده که از پیش خودشان یک دعایی را، یک
مطلبی را آن هم با این تفصیل بفرمایند. علی القاعده باید از خود امام علیه السلام باشد.

در این دعا که بسیار پرمضمونی است و دعای مهمی است که با این جمله شروع می شود که: «اللَّهُمَّ
عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ» که مسأله امامت را به نحو زنجیره وار عقاید حقه را
بیان می فرماید؛ معرفت خدا، بعد معرفت رسول، بعد معرفت ائمه علیهم السلام و ترسیم می کند که عصر ظهور
دارای چه مزایا و امتیازاتی است، در این دعای شریف و وظایف ما نسبت به آن بزرگوار را ترسیم می فرماید در
عصر غیبت و هم چنین این مسأله را که ما در رابطه با طولانی شدن ظهور حضرت باید تسلیم خدای متعال

باشد، لما و لماذا نداشته باشیم که طول کشیده، چرا خدای متعال این‌ها.... این مباحثی است که در این دعا مطرح شده. حالا من به این فراز آن می‌خواستم که توجه کنیم که به ما دستور داده شده که هر جمعه این مطلب را از خدای متعال تقاضا کنیم.

«اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا وَلَا تُتَسِّنَا ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَهُ وَالْإِيمَانَ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَالدُّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ...»

هفت مطلب را می‌فرماید. یک: این که این طول غیبت، این زمان ممتد و طولانی و نرسیدن خبر خاصی از آن بزرگوار به ما، این خدای نکرده موجب این نشود که یقین ما نسبت به آن بزرگوار و این که آن بزرگوار الان در این نشأه حیات دارد، متولد شده و وجود دارد، این یقین از دست ما گرفته نشود، سست نشود کما این که خب بعضی‌ها هستند که از فِرَق مختلف که قبول دارند یک منجی خواهد آمد ولی قبول ندارند الان موجود است، می‌گویند به وجود خواهد آمد، متولد خواهد شد. همین مسأله را که عمر به این طولانی و این که هیچ خبری از او نیست معاذالله، همین‌ها دستاویز آن‌ها است. خب اخیراً هم که این وهابی‌ها و غیروهابی‌ها و این‌ها هم... من دیدم یک جایی این خبیث بن سلمان یک جایی گفته این‌ها قائل هستند به یک مهدی موعود، یک چی، این‌ها دشمنی با ما یک مقداری برای این چیزها دارند. خب این احتیاج دارد به این که انسان هم توی جامعه‌ای که هست، هم خودش، هم افراد جامعه را پیوسته توجه بدهد، استدلال‌ات این‌ها که مرحوم صدوق رضوان الله علیه که اکمال الدین یا کمال الدین را نوشته‌اند، همان طور که در اولش هست کَأَنَّ به امر خود حضرت است، که برای این که این شبهه برطرف بشود تو معمرین را جمع کن که در طول تاریخ ما معمرین فراوانی داشتیم که عمرهای بسیار طولانی کردند و ادل شیء بر امکان شیء وقوع آن است. بنابراین حالا به عنوان این که می‌گوید خدای متعال قادر است که به یک کسی هر مقدار می‌خواهد عمر بدهد، علاوه بر این واقع هم شده، این یک مسأله.

دو: «و لا تتسنا ذكره» مسأله دوم این است که یاد آن بزرگوار مورد فراموشی ما قرار نگیرد. پیوسته یاد آن بزرگوار باشیم.

مسأله سوم: «و انتظاره» انتظار ظهور آن بزرگوار و گسترش عدل و قسط و عدالت را به یاد آن بزرگوار را هم این به فراموشی ما نیاور.

«و الايمان به» مسأله چهارم، ايمان به آن بزرگوار هست. اين هم به فراموشی‌های انسان... ايمان خودش را فراموش کند، غفلت بشود و فراموشی به او دست بدهد. و بعد: «و قوة اليقين في ظهوره» اين که ما يقين داشته باشیم نسبت به ظهور آن بزرگوار که بالاخره آن بزرگوار ظهور خواهد فرمود، اين را ما فراموش نکنیم. اين به فراموشی سپرده نشود، ما را در فراموشی او قرار نده، و اين اميد در نفس‌ها ايجاد می‌کند که بالاخره هرچه مشکلات هست اما یک وقت قلبی ما داریم، یک امیدی داریم، یک نور امیدی در قلب ما هست که یک بزرگواری که الان موجود است و حی است و متولد شده، او ان شاء الله ظهور پیدا خواهد کرد و اين ظلم‌های گسترده جهانی را از بين خواهد برد.

«و دعاء له» دعای برای آن بزرگوار، برای سلامتی آن بزرگوار، برای طول عمر آن بزرگوار، برای موفقیت‌های روزافزون آن بزرگوار حتی در حال غیبت، «لاتنسنا» دعای برای آن بزرگوار «و الصلاة عليه» اين که درود و سلام و صلوات بر آن بزرگوار هم بفرستیم، اين را هم به فراموشی ما نیاور.

خب پس یکی از وظایفی که ما در عصر غیبت داریم اين است که صلات و سلام و درود بر آن بزرگوار را فراموش نکنید، به اين مناسبت حالا اين صلوات خاصه اين وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم. مرحوم والد ما رحمه الله عليه، ما که بچه بودیم و نوجوان بودیم شاید هر روز ایشان، اين صلوات خاصه بر چهارده معصوم عليهم السلام را حفظ بودند بعد از نماز صبح معمولاً با آن لحن نمکینی ایشان داشتند در دعا و اين‌ها هر روز صبح می‌خواندند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَّائِكَ الَّذِينَ فَارَضَتْ طَاعَتُهُمْ وَأَوْجَبَتْ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبَتْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَتْهُمْ تَطْهِيراً اللَّهُمَّ وَانْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِينِكَ وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَتَهُ وَانْصَارُهُ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ أَنْ يُوَصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَانْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَاقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرَةِ وَاقْتُلْ بِهِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَجَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَاتَّبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ مَا يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ»

خب همان طور که جناب آقای فدایی دیروز تذکر دادند ما در جلسه شصت و یکم عند الورد در این مسأله این که اگر بیع مکروه متعقب به رضای او شد عرض کردیم که این جا در چند مقام بحث هست. چون مرحوم ماتن قدس سره فرمودند «و لو رضى المکره بعد زوال الإکراه صح و لزم» از این عبارت خب «و لو رضى المکره» مکروه راضی شد، ندارد که این رضایت را ابراز کرده باشد. همین که در دلش راضی شد بعد زوال الإکراه صح و لزم. پس یک بحث در این جا این است که آیا نفس رضایت کفایت می‌کند این جا یا این که این رضایت را باید ابراز کند و آیا رضایت کافی است یا نه، انفاذ و اجازه می‌خواهد؟ ممکن است ما مثلاً در باب فضولی بگوییم در آن جا رضایت نفسانی کفایت نمی‌کند، اجازه لازم است، اذن لازم است. ولی این جا بگوییم کفایت می‌کند و افتراق آن جا با این جا ممکن است در این باشد که آن جا عقد مال مالک نبوده، مال صاحب ولایت بر تصرف نبوده، دیگری انجام داده. این باید با اجازه خودش آن عقد را منتسب به خودش بکند.

س: ??

ج: نه، افوا بعقودکم بشود.

س: همین یعنی کلامی صادر بشود از مالک.

ج: بله، آن که من راضی به آن بشوم، آن عقد من نمی‌شود آن جا بگوییم.

س: ???

ج: بله. اما در این جا عقد از خودش صادر شده. خودش انجام داده فقط رضای او نبوده، حالا همین که راضی شد، عقد که عقد او بوده، بگوییم این تفاوت بین این جا و آن جا وجود دارد. این جا نفس رضایت کفایت می‌کند ولو آن جا نگوییم.

دو: این که آیا این «بعد زوال الإکراه» این یک قید آخری است برای این که «صح و لزم» یعنی دو چیز ما لازم داریم؛ یکی زوال اکراه است و یکی رضایت، یا این که نه این بعد زوال الاکراه در حقیقت شرط آخری نیست

بلکه زمینه‌سازی برای همان رضی المکره است. اگر همین طور اکراه باقی است چه معنا دارد بگوییم «رضی المکره» جمع بین اکراه و رضایت کدام است؟

خب علی اختلاف المبانی مختلف می‌شود. اگر مثل مرحوم محقق حکیم قدس سره که بگوییم اکراه از ماده کُره است و اکراه یعنی او را در کُره انداخت، این جا «و رفعوا ما استکرها علیه» یعنی آن که شما اکراه شدید نسبت به آن و اکراه از ماده کُره باشد که همان ظاهر باب افعال است دیگه، اُکْرَهه یعنی أدخله فی الکُره. اگر این جور بگوییم خب بله «رضی» با اکراه سازگار نیست پس باید بعد زوال الاکراه باشد. این را از این باب گفتند. اما اگر روی مسلک خود امام توجه بکنیم که ایشان فرمود که ما احتیاج به طیب نفس نداریم در باب صحت معامله و این جا هم اکراه علیرغم این که از باب افعال است به آن معنا نیست، بلکه مقصود از این شرط این است که باید مکرهی وجود داشته باشد که ایعاد به ضرر کند در صورتی که انجام نمی‌دهید ولو شما فی غایه الاشتیاق هم باشید. اکراه و رُفْع ما استکرها علیه یعنی آن چیزی که شما ایعاد شدی به ترک آن، به این که ضرری به خودت یا اهلت یا کذا و کذا وارد نشود که ایشان در صفحه هفتاد و شش همین جلد دوم فرموده که: «بل الشرط هو عدم مکره یکره المتعاقدين علی العقد أو عدم اکراههما فیه أو عدم کونهما مکرهین» شرط را باید این جور بگوییم که مکرهی نباشد یا اکراه نکند متعاقدين را در عقد، یا این متعاقدين مکره نباشند یعنی از ناحیه کسی ایعاد نشده باشند به این که اگر انجام ندهی کذا.

و باز در صفحه نود و یک هم فرمودند که: «و قد تقدم أن طیب النفس فی المعاملات غیر معتبر لو أريد منه انشراح الصدر و اشتیاق النفس و کذا الرضى المعتبر فیها لیس مقابل السخط بل الطیب المعتبر فیها» در معاملات «هو ایقاعها بلا تحدید الغیر اياه و الرضا لها کذلک فمن سخط من معامله فغایته أنه کالمضطر الذی یکون بیع داره التی هی؟؟؟ رأسه مکروه له و مورد سخطه جداً فلو باعها مع ذلک بلا الزام غیره یقال له رضی بالبیع» با این که هیچ.... این که با خون دل دارد می‌رود می‌فروشد، ذل رأسش هست ولی مضطر است، پس ما طیب را نمی‌خواهیم، ولی می‌گویند به رضایت خودش فروخته. یعنی کسی مجبورش نکرده، اکراهی نیست از ناحیه دیگری. «یقال أنه رضی بالبیع مع عدم طیب نفسه و عدم رضاه بالمعنی المتقدم و لا شبهة فی تحقق الرضا و

طیب‌المعتبر فی المعامله فی المثال المتقدم فالکراهه و عدم انشراح الصدر غیر مضرة بصحتها» فالکراهه، کراهت این جا یعنی همین حالت نفسانی «و عدم انشراح الصدر غیر مضرة بصحتها».

خب طبق نظر مبارک ایشان ما در این جا پس یک آخری است کأنّ، یعنی زوال اکراه بشود، یعنی او دیگر از ایعاد دست بردارد یا این رفته مثلاً فرض کنید دیگه در جایی که در معرض آن مکره نیست یا از آن بیعی که انجام دادیم راضی است. اما مادامی که آن اکراه وجود دارد ولو رضایت نفسی داشته باشد فایده‌ای ندارد. بنابراین این عبارت در کلمات فقهاء باید ببینیم مبانی آن‌ها چیست؟ اگر مثل آقای حکیم دارد می‌فرماید معلوم این شرط اضافه نیست، این زمینه برای همان است که «رضی» که رضی حتماً در جایی است که زوال اکراه باشد. اما مثل امام که دارد می‌فرماید که رضی و زال بعد زوال الاکراه، این نه، چون اکراه با رضایت در نظر ایشان قابل جمع است، پس دو تا چیز لازم است. خب حالا اگر این راضی شد یعنی این جا این سؤال هست که شما رضایت را برای چی می‌خواهید پس، روی نظر امام؟

س: که شرط نبوده از اول.

ج: شرط نبوده.

س: به معنای عدم اکراه است.

ج: خب و زال الاکراه، دیگه بعد و زال الاکراه یعنی چی؟ خب رضی یعنی همان... آن وقت می‌شود گفت این جا... آن وقت امر غریبی است که بگوییم همین که کراهت برطرف شد اتوماتیک این بیع درست می‌شود. اگر این طور بگوییم. بگوییم اکراهی که دیگه نیست، آن وقت اتوماتیک این بیع درست می‌شود، یا نه در این صورت برای صحت بیع باید... این جا طیب نفس هم می‌خواهیم که به همین که روی اکراه انجام داده الان طیب نفس پیدا بکند، این طیب دیگه غیر آن... و این رضایت این جا دیگر غیر از آن رضایتی است که آن جا نفی می‌کردیم. این جا ما لازم داریم و الا خود به گردنگیر... همین که او شلاقش بالای سرش بود تا آن موقعی که این جوری است بگوییم این بیع باطل است، همین این که دیگر او شلاقش را برداشت یا این از آن جا سفر کرد رفت جای دیگر که دیگر در معرض چیز آن نیست اکراهی در کار نیست. خود به خود درست می‌شود. پس این رضای این جا چون واضح است که کأنّ آن را نمی‌شود ملتزم شد این جا ما برای صحت این معامله اکراه باید

برطرف بشود، رضایت هم بیاید، آن وقت می‌گوییم این معامله درست است. چرا می‌گوییم درست است؟ به همان ادله‌ای که ایشان بیان فرمودند، گفتند اطلاق و عمومات بعد از این که حدیث رفع که نمی‌تواند بگیرد، چون استظهار کردند ایشان به این که حدیث رفع موضوعش ما اگرخواهیم است که الان ما اگرخواهیم نیست. اگر هم تعلیل بگیریم که همین جور گفتند، مازاد بر زمان اکراه را نمی‌تواند بگیرد پس بنابراین حدیث رفع نمی‌گیرد، اطلاق احل الله البیع و تجارة عن تراض، الان منطبق می‌شود. راضی هم که این هست، طیب نفس هم دارد، پس مانعی وجود ندارد. در این جا یک مطلبی را سابقاً می‌گفتیم گمان می‌کنم توی کلام شیخنا الاستاد مرحوم آقای حائری قدس سره هم بود و آن این است که زوال اکراه را برای چی می‌خواهیم؟ اگر این مکروه شائق به این بیع است و این اکراه را مغتنم می‌شمارد، گفتیم مثلاً یک محذوری دارد خانه را می‌خواهد بفروشد، ماشین را می‌خواهد بفروشد زن و بچه‌اش نمی‌گذارند، الان که یک چنین آدمی پیدا شده که می‌گوید اگر نفروشی پدرت را در می‌آورم یک سوژه خوبی است، و؟؟ خوبی است، می‌گوید خب ما می‌فروشیم، دل‌مان که می‌خواست بفروشیم، دیگه جلوی زن و بچه می‌گویم کاری نمی‌توانم بکنم پدرمان را در می‌آورد. خب این جا چرا بگوییم زوال اکراه؟ خب اکراه هم باشد. این حدیث رفع دیگر این جا را نمی‌گیرد، چرا؟ چون امتنانی است، کسی که شائق است که این بیع انجام بشود و این را فرصت دارد حساب می‌کند، شارع بیايد بگوید من این معامله را باطل می‌دانم، نقل و انتقال حاصل نمی‌شود، این که امتنان به این نیست. پس بنابراین باید بگوییم که «رفعوا ما استکرها علیه» به قرینه این که امتنانی است؛ این از یک طرف، و صرف نظر از امتنان هم ممکن است بگوییم به تناسب حکم و موضوع شارع می‌خواهد کار شما به عنوان سلطه دیگری نباشد، کار شما به عنوان سلطه دیگری نباشد و الا وقتی خودت دلت می‌خواهد و بلکه آن را داری فرصت می‌گیری این انصراف دارد از این صورت. پس بنابراین بگوییم که نه، زوال اکراه لازم نیست حتی علی مسلک الامام، بنابر آن مسلک که اصلاً حدیث اکراه صادق نیست اگر زوال اکراه نشود، مثل آقای حکیم. یعنی اگر زوال اکراه نشود حدیث رفع صادق است، طبق آقای حکیم و زوال اکراه..

س: رضا صادق نیست.

ج: بله، رضا نیست، تا اکراه هست رضا صادق نیست، تا زوال پیدا نکند.

بنابراین ممکن است این جا گفته بشود که این که فرمودند «إذا رضى و زال الاكراه» اگر بخواهد مفهوم داشته باشد که اگر زوال اکراه نشد اشکال دارد ولو رضایت باشد، این محل اشکال است. بله آن جا که زوال اکراه می‌شود، رضایت هم دارد که نور علی نور. ولی ظاهر عبارت این است که می‌خواهد حصر را بفرماید که زوال اکراه بشود، رضایت هم باشد آن وقت درست است. ممکن است این جا گفته بشود که نه، ما همین رضایت که بود، زوال اکراه را دیگه لازم نداریم و وقتی این شخص راضی شد به این معامله و اظهار هم ولو نکرده باشد، اجازه هم ولو نکرده باشد، همین که راضی می‌شود به آن معامله، این معامله بین خودش و خدا تمام است، باید آثار صحت و لزوم را بار کند، آثار صحت را باید بار کند که تحویل مشتری بدهد، و در ثمن هم می‌تواند تصرف بکند و حق فسخ هم ندارد، لازم است.

س: امام هم که اکراه را به معنای عدم سلطه خودم و عدم استقلال خودم گرفت دیگه، درست؟ امام هم اکراه را به این معنا گرفت، گفت رضا به این معنا که تمام سلطه بر این امر برای خودم باشد، تمام؟؟ استقلال در تأثیر را من داشته باشم، درست؟ امام این را گفت دیگه؟ رضا یعنی این که تمام سلطه و استقلال در تأثیر، اکراه یعنی عدم تمامیت در سلطه و عدم استقلال در تأثیر. حالا که این را گرفتیم این جا می‌آییم همان حرف آقای حکیم را می‌زنیم یعنی می‌گوییم وقتی که من اکراه ندارم یعنی زوال اکراه شدم یعنی چی؟ یعنی عدم استقلال از بین رفته و مستقل شدم، حالا معنایش کامل می‌شود، دیگه آن اشکالی که می‌کنید به ظاهر حرف امام هم بر نمی‌خورد که مفهوم داشته باشد، چرا؟ چون اکراه وقتی معنایش صرف الإخافه و ایعاد نیست، بلکه اکراهی که امام در مقابل طیب می‌گیرد، یعنی من تمام سلطنت و تمام تأثیر خودم نباشم. همین که تمام سلطنت و تمام تأثیر نبودن آن وقت تازه معنای رضایت محقق می‌شود و معنا ندارد رضایت قبل از زوال اکراه و طیب قبل از زوال اکراه. معنا ندارد من رضایت و طیب داشته باشم در حالی که نقیض آن را هم دارم یعنی اکراه هم دارم، یعنی عدم استقلال در تأثیر را هم دارم، این معنی ندارد، اما یک جور معنا دارد آن هم این است که شما اکراه را به معنای صرف الإخافه بگیرید، صرف الإیعاد بگیرید....

ج: خواندم عبارت‌شان را دیگه.

س: فرمایشات آخرتان قشنگ بود، امام توضیح می‌دهد، فرمایش دوم‌تان، فرمود نه به معنای صحت نفسی، بلکه به معنای عدم استقلال و سلطه، به این معنا اکراه معنا دارد.؟؟؟ ببخشید استقلال، اکراه به معنای عدم استقلال و عدم سلطه. آن وقت عین حرف آقای حکیم را می‌زنیم،؟؟.

ج: فرمود: «بل الطیب المعتبر فیها و ایقاعها بلاتحمیل الغیر ایاه»

س: ایقاع البیع بلاتحمیل الغیر، یعنی ایقاع... باء باء سببیت است، معیت نیست. نه مع تحمیل الغیر. آن وقت باء را مع معنا می‌کنیم، بلا، باء سبب است. می‌گوید من این را ایقاع کردم بدون سبب بودن تحمیل الغیر، فقط خودم مؤثر هستم. این عین حرف آقای حکیم را دوباره توضیح می‌دهد.

ج: نه، آقای حکیم دو تا...

س: نه می‌گویم آقای حکیم دو تا نیست، عرض می‌کنم جریان؟؟/ و قید؟؟ دارد می‌آید تمهید می‌کند بستر چی را؟ بستر رضایت را. بر فرض اگر زوال اکراه نشود بستر رضایت فراهم نمی‌شود. از این جا وجه جامع حرف آقای حکیم و امام است، این جا هم همین را می‌گوییم؛ درسته طیب را طیب نفسی نمی‌گیریم و؟؟ نمی‌گیریم اما به چه معنا می‌گوییم رضایت و طیب را؟ به معنای استقلال در تأثیر. استقلال در تأثیر چه وقت است؟ وقتی نقیض آن که اکراه است نباشد، نقیض آن که اکراه است نباشد یعنی چی؟ یعنی به تحمیل الغیر نباشد، به این که آن در منشأیت این بیع تأثیر داشته نباشد. این جا رفت حالا رضایت آمده، لذا در این جهت باید....

ج: خب ما داریم می‌گوییم چی؟ می‌گوییم ولو در حدوث این به واسطه تحمیل غیر بوده، در بقاء آمد راضی شد، دید خیلی معامله شیرینی است بهترین از این هم مشتری گیرش نمی‌آید.

س: اکراهش هم از بین رفت، استقلال در تأثیرش هم از بین رفت.

ج: حالا، ولو آن اکراه از بین نرفته باشد.

س: یعنی چی؟ یعنی اخافه؟؟ یعنی آن چوبه را نگه داشته. آهان ما می‌گوییم صرف اخافه معنی ندارد، اکراه صرف الإخافه نیست، اکراه در این انشاء و ایقاع هم بلاتحمیل الغیر باشد همین. یعنی آن چوب را بلند می‌کند، هزار بار هم چوب بلند کند، هنوز به این اکراه نمی‌گویند، من دارم مستقلاً بیع را انجام می‌دهم، امام به این نمی‌گوید اکراه، که شما بگویید که خب این جا معنی ندارد حرف امام که می‌گوید بعد زوال اکراه، حرف ما این

است که امام خودش توضیح داده می‌گوید اکراه به معنای چوب بلد کردن صرف نیست، اکراه به این معنا است که چون چوب بلند کرده من بیع را ایقاع می‌کنم و در حالت مانحن فیه که رضایت دارم خودم می‌خواهم خانه‌ام را بفروشم اصلاً به تحمیل الغیر نمی‌فروشم، پس اصلاً می‌گویم اکراهی نیست...

ج: من نمی‌فروشم، فروخته. فقط در بقاء رضایت پیدا می‌کنم.

س: یعنی چی؟ رضایت چی؟ رضایت به این که..

ج: ولی من می‌دانم او هم بالای سرش است که اگر بیع را فسخ می‌کند...

س: نه، آن دیگه اکراه نیست. ایشان می‌گوید المراد من الطیب چیست؟ آن ایقاعها بلا تحمیل الغیر است. این مراد از طیب و رضایت است. وقتی این مراد از طیب و رضایت شد معنی ندارد بگوئید من رضایت دارم، اکراه هم دارم، اکراه نقیض طیب است.

ج: چه طیبی؟ به معنای چی؟

س: همین، طیب به این معنا که من می‌خواهم خودم مستقلاً انجام بدهم، خب می‌گویید...

ج: کجا گفته مستقلاً ایشان؟

س: المراد من الطیب، الان فرمودید دیگه.

ج: فرمود دیگه، «أَنَّ الطَّيِّبَ النَّفْسَ فِي الْمَعَامَلَاتِ غَيْرَ مَعْتَبَرٍ لَوْ أُرِيدَ مِنْهُ انْشِرَاحُ الصَّدْرِ وَاشْتِيَاقُ النَّفْسِ وَكَذَا الرِّضَا الْمَعْتَبَرُ فِيهَا لَيْسَ مُقَابِلَ السَّخَطِ بَلِ الطَّيِّبُ الْمَعْتَبَرُ فِيهَا هُوَ إِيقَاعُهَا بِلا تحمیل الغیر» یعنی بدون...

س: بله، بلا تحمیل الغیر، بلا تحمیل یعنی بدون توسط و سببیت تحمیل غیر، درسته؟ خب این در حالت رضی کی معنا دارد؟ فقط در حالت بعد الإکراه معنا دارد، چون می‌گوید بلا تحمیل الغیر، اکراه را می‌گوید تحمیل الغیر. مگر این که بآء را مع معنا کنیم که آن وقت معنا پیدا می‌کند، یعنی ایقاعها مع عدم تحمیل الغیر، که این هم خلاف ظاهر است.

ج: در صفحه ۸۳ فرمود: «بلا؟؟ النفس الى ایقاع معامله بحسب حوائجها فکان الشخص بصدد ایقاعها لکن عند امر آمر بإیقاعها تأنف عنه و اراد الترك لا للکراهة عنها بل لکراهة اطاعة امره فأوعده على الترك و اوجدها يكون مكرهاً عليه، و ان اشتاق الى ذات المعاملة و قد حقق في محله عدم سראية الکراهة من عنوان الى سائر

العناوين المقارنة أو الملازمة فالمعاملة التي كانت مشتاقاً إليها بذاتها و انطبق عليها في الخارج إنها بإطاعة الجائر و إن كان هذه العنوان مكرهاً تقع باطله لصدق الإكراه عليها لا لحمل الغير على ما يكرهه» تا آخر فرمایش‌شان. حالا ما می‌خواهیم عرض بکنیم این جا که اگر زوال اکراه نشد، و الان هم آن بالای سرش ایستاده و می‌داند اگر متوجه بشود معامله را فسخ کرده عمل نکرده، آن ابعاد ضرر خواهد کرد ولی الان این معامله را دوست دارد. س: دوست دارد انشراحاً یا دوست دارد بلاتحمیل؟ این را می‌پرسد. امام این سؤال را از شما می‌پرسد، شما باید جواب بدهید بلاتحمیل خودت را، امام می‌گوید خب اگر بلاتحمیل من است، پس قبل ذلک معنا ندارد. بله حرف من را با ابزار من تفسیر کنید. رضی یعنی چی؟ یعنی انشراح؟ به انشراح که اصلاً من... تا حالا سبب صحت می‌دانستم، من فقط بلاتحمیل را می‌خواهم، بلا تحمیل رضی طیب نفس؟ خیلی خب می‌گوید بعد زوال اکراه است، قبل ذلک نیست که اشکال به من بگیرید.

ج: اکراه او هست.

س: اکراه او نیست. اکراه تقيض طيب است، اکراه تقيض حالت رضایت است.

ج: اکراه مگر حتماً باید....

س: اکراه، شما الان اخافه را دارید می‌گویید حاج آقا. ایشان دارد می‌گوید مراد این است، مراد از اکراه یعنی بتحمیل الغير، مراد از طيب و عدم اکراه را مطرح می‌کنیم بلاتحمیل الغير. حرف امام خیلی ساده است.

ج: خدمت شما عرض شود که آن که انجام شده، تحقق پیدا کرده، آن موقع ممکن است به سبب اکراه غیر بوده.

س: این یک حرف دیگه است، می‌خواهید بگویید آن که انشاء کردم دیگه از ذات خودش تغییر پیدا نمی‌کند، این؟؟؟ خوبی است.

ج: الان این رضایت دارد اکراه هم باشد. الان بخواند حدیث رفع این را بردارد هم خلاف امتنان است، هم به تناسب حکم و موضوع می‌گوییم شامل نمی‌شود. ولو اکراه هم صادق باشد. ولو بگوییم اکراه صادق است اما شمول حدیث رفع در این صورت محل اشکال است. وقتی که حدیث رفع نگرفت پس بنابراین می‌گوییم خب «أحل الله البيع و تجارة عن الترض» و امثال ذلک چه اشکالی دارد بگوییم که الان این را شامل می‌شود؟ و بگوییم درست است این معامله.

مسأله دیگری که این جا وجود دارد این است که امام فرمودند که «إن قلت» تا ببینیم إن قلت را باید چی بفهمیم. امام فرمودند که مکره وقتی بیعی را انجام می‌دهد سه حالت دارد؛ یک وقت هست که مکره یقین دارد که معامله مکره صحیح است. این یک صورت، چه بعداً راضی بشود، نشود، معامله صحیح است. صورت دوم این است که این مکره می‌گوید معامله صحیح بالفعل نیست ولی صحت تأهلیه دارد که اگر بعداً راضی شد صحیح می‌شود. این هم صورت دوم. سوم این است که نه، مکره معامله را باطل می‌داند ولو این که بعداً لحقه الرضا. و به همین صورت ملحق است این که می‌گوید بالفعل صحیح نیست ولو لحقه الرضا صحیح می‌شود ولی می‌داند که این راضی نخواهد شد. شما خواستید این را ملحق به صورت سوم کنید که ایشان سه صورت گرفت، یا بگویید صورت چهارم است که قبلاً هم می‌گفتیم.

در صورت اول و دوم این جا انقذاح داعی در نفس شخص می‌شود که قصد کند واقع معامله را. انشاء می‌کند، چون می‌داند صحیح است دیگه. می‌گوییم عقد مکره صحیح است فلذا انشاء می‌کند.

صورت دوم هم چون می‌داند که... ولو الان درست نباشد با رضا درست می‌شود و احتمال می‌دهد بعداً راضی بشود بعد هم این هم انقذاح اراده در نفسش می‌شود.

صورت سوم که می‌گوید باطل است با رضایت بعدی هم صحیح بشو نیست، چه جور این جا از آن نشأت می‌گیرد، تمشی می‌کند؟ که باطل است و درست شدنی هم نیست. یا نه، درست شدنی هست ولی من حتماً بنا دارم بر این که رضایت ندهم. پس چطور الان جد برای من ایجاد می‌شود که انشاء کنم؟ پس بنابراین در این صورت اصلاً بیعی تحقق پیدا نمی‌کند، انشائی، عقدی تحقق پیدا نمی‌کند در صورت سوم. حالا بعداً اگر آمد راضی شد، راضی به چه می‌خواهد بشود؟ چیزی که نیست؟ چه جوری آن وقت ما بگوییم در این صورت سوم اطلاق عبارت مان بگوییم در صورت سوم که لو رضی و زال الاکراه صح و لزم. این اطلاق این صورت سوم را می‌خواهد بگیرد، این چه جور می‌شود؟ آیا می‌توانیم این اشکال را بکنیم بگوییم اطلاق عبارت تحریر الوسيلة براساس خود تقسیمی که مرحوم امام فرمودند اطلاق عبارت تمام نیست؟ این إن قلت است.

جوابش این است که همان طور که قبلاً فرمودند و قبلاً هم عرض می‌کردیم بارها، این شرط اکراه که شرط چهارم است، این شرط مضاف بر شرایط قبل است. که شرایط قبل چی بود؟ یکی قصد بود. پس این صورت

سوم که اصلاً قصد ندارد، تمشی قصد از آن نمی‌شود این اصلاً خارج است، به خاطر آن شرط قبلی است که باطل است و ندارد. اکراه در جایی است که شرط قبلی باشد یعنی قصد کرده، علاوه بر آن می‌خواهیم یک قصد دیگر، پس بنابراین لایقال که این اطلاق عبارت تحریر اشکال دارد براساس فرمایش امام، برای خاطر این که ولو امام خودش فرموده این چهار صورت دارد و امثال ذلک ولی این صورت چهارم قهراً به خاطر فقدان شرط قبلی که قصد باشد باطل است و ما آن جا نگفتیم که با رضایت بعد درست می‌شود، در اکراه داریم می‌گوییم با رضایت بعد درست می‌شود که مفروض باب اکراه این است که قصد را دارد. فقط اکراه در کار بوده.

این هم تتمه‌ای بود راجع به... و اما این که نفس رضا این جا کفایت می‌کند، نمی‌کند؟ بحث آن طولانی است، چون این بحث به تفصیل ان شاء الله در بحث فضولی خواهد آمد، آن جا باید توجه داشته باشیم ببینیم مقتضای آن ادله‌ای که آن جا هست آیا در باب اکراه هم که فقط نفس رضایت درونی باشد و اظهار نکند آن را، و اجازه نکند، کفایت می‌کند یا نه؟ دیگه این را واگذار می‌کنیم به آن بحث ان شاء الله. و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.